

Manifestation Of Consciousness and Cosmic Energy In The First And Second Books Of The Spiritual Masnavi

Abdullah Vacegh Abbasi¹  | Sara Nezamdoost² 

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Persian language and literature, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. E-mail: vacegh40@lihu.usb.ac.ir
2. Ph.D student, Department of Persian language and literature, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. E-mail: Nezamdoost.sara1365@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received: 9 December 2023 Received in revised form: 1 January 2024 Accepted: 21 January 2024 Published online: 12 February 2024</p> <p>Keywords: Molavi, Spiritual Masnavi, First And Second Books, Consciousness and Cosmic.</p>	<p>Objective: Cosmic energy is a vital force that exists everywhere, including in the universe, between galaxies, molecules, and in space. Maintaining order in life, expanding awareness, inner peace, and living in the present moment can all be received from cosmic energy. All living things, although they may appear to be non-moving, are actually another form of energy. Everything in the universe is made of energy. The transformation of matter into energy and vice versa is a process that takes place continuously and without interruption in the world of creation. Among the poets who unconsciously paid attention to this issue is Molana. Mawlavi has repeatedly spoken about the creation of the universe in the Masnavi about nothingness and the colorless world, that all the creatures of the world existed in the form of particles before creation in the world of unity, and after the creation of the material world, their souls dispersed and became have entered the present and this is the observer of the awareness and cosmic energy. Methods: This article aims to prove the cosmic energy in the first and second books of the Masnavi with a descriptive-analytical method. Results: The results show that although Rumi lived in a time when there was no news of new sciences and cosmic consciousness, his exploratory mind unconsciously contained many of these sciences and mentioned them in many verses. With his creative thinking, Maulavi has established a link between different subjects, including cosmic energy and mysticism, which speaks volumes for his inner observations. Conclusions: The Conclusions of the research indicate that the cosmic energy was reflected in the first and second books of the Masnavi in its five levels, i.e., the level of matter, the level of sound, the level of light, the level of thought, and the level of the spirit. Based on this, the level of matter is the lowest and the level of spirit is the highest level of energy, which Mawlavi has mentioned in the Masnavi and also in first and second books.</p>
<p>Cite this article: vacegh Abbasi, A., & Nezamdoost, S. (2023). Manifestation Of Consciousness and Cosmic Energy In The First And Second Books Of The Spiritual Masnavi. <i>Studies in Comparative Religion and Mysticism</i>, 7(2), 185-210. DOI: 10.22111/jrm.2024.47740.1161</p>	
	© The Author(s). DOI: 10.22111/jrm.2024.47740.1161
Publisher: University of Sistan and Baluchestan	

تجلی شعور و انرژی کیهانی در دفتر اول و دوم مثنوی معنوی

عبدالله واثق عباسی^۱ | سارا نظام دوست^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران. رایانامه: vacegh40@lihu.usb.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران. رایانامه: Nezamdoost.sara1365@gmail.com

چکیده	اطلاعات مقاله
<p>هدف: انرژی کیهانی نیروی حیاتی است که در همه جا از جمله در کیهان، بین کهکشان‌ها، مولکول‌ها و در فضا وجود دارد. حفظ نظم در زندگی، گسترش آگاهی، صلح درونی و نیز زیستن در لحظه حال، همگی از انرژی کیهانی قابل دریافت است. تمامی موجودات هر چند ممکن است غیر متحرک به نظر برسند، در واقع شکلی دیگر از انرژی هستند. در کل جهان، همه چیز از جنس انرژی است. تبدیل ماده به انرژی و بالعکس، فرآیندی است که پیوسته و بی‌وقفه در جهان آفرینش به وقوع می‌پیوندد. از جمله شاعرانی که ناخودآگاه بدین مسأله توجه نشان داده، مولاناست. مولوی بارها در مثنوی از آفرینش عالم هستی از عدم و عالم بی‌رنگی سخن گفته که تمام موجودات عالم قبل از آفرینش در عالم وحدت به صورت ذره وجود داشته‌اند و پس از پیدایش جهان مادی، روح آن‌ها متفرق گشته و به صورت کنونی درآمده‌اند و این ناظر بر آگاهی و انرژی کیهانی است.</p> <p>روش: این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی در صدد اثبات انرژی کیهانی در دفتر اول و دوم مثنوی است. نتایج: نتایج نشان می‌دهد که مولانا با اینکه در زمانی می‌زیسته که خبری از علوم جدید و شعور کیهانی نبوده است، اما ذهن کاوشگر او بسیاری از این علوم را به طور ناخودآگاه در خود داشته و در ابیات بسیاری بدان اشاره کرده است. مولوی با تفکر خلاقانه خود آنچنان بین موضوعات مختلف از جمله انرژی کیهانی و عرفان پیوند برقرار کرده که گویای مشاهدات درونی اوست. یافته‌ها: یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که انرژی کیهانی در دفتر اول و دوم مثنوی در پنج سطح خود یعنی سطح ماده، سطح صوت، سطح نور، سطح فکر و سطح روح، بازتاب داشته است. بر این اساس، سطح ماده، پایین‌ترین و سطح روح، والاترین سطح انرژی است که مولوی در مثنوی و نیز در دفتر اول و دوم بدان‌ها اشاره کرده است.</p>	<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۱۸</p> <p>تاریخ ویرایش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۱</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۱/۲۳</p> <p>واژه‌های کلیدی: مولوی، مثنوی معنوی، دفترهای اول و دوم، شعور و انرژی کیهانی.</p>

استناد: واثق عباسی، عبدالله؛ نظام دوست، سارا؛ (۱۴۰۲). تجلی شعور و انرژی کیهانی در دفتر اول و دوم مثنوی معنوی. *مطالعات ادیان و عرفان تطبیقی*،

DOI: 10.22111/jrm.2024.47740.1161

۷ (۲)، ۱۸۵-۲۱۰



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

جهان هستی مادی از شعور آفریده شده و تمامی اجزا و ذرات آن شعور هستند (طاهری، ۱۳۸۸، ص. ۶۹). با این وصف، شعور و انرژی کیهانی، حقیقتی متعالی نیست، بلکه جوهره اصلی این جهان است که تمامی جهان مادی از آن درست شده است. شعور کیهانی در حقیقت میلی درونی است که هر ذره را به رقص و حرکت وادار می‌کند؛ (طاهری، ۱۳۸۸، ص. ۵۹) و حقیقتی را که به صورت ماده به نظر ما می‌رسد، پویا می‌سازد. اگرچه جهان مادی در حقیقت آن‌گونه که بی‌جان و ساکن به نظر ما می‌رسد؛ اما در حقیقت شعور است و از ذرات و اجزای شعوری تشکیل شده است و عرفان می‌کوشد تا مردم را به این شعور متصل نماید. این شعور همان رحمت عام خداست که تمامی موجودات را فراگرفته و اتصال با آن، راه خداشناسی است (طاهری، ۱۳۸۸، ص. ۱۸-۱۵). حوزه انرژی کیهانی از انرژی‌ای تشکیل یافته که از ماده لطیف‌تر است، انرژی کیهانی در تمام فضا نفوذ کرده و جاندار و بی‌جان و همه چیز را به هم مربوط می‌کند، از یک شیء به شیء دیگر جریان می‌یابد و با دور شدن از مبدأ، تراکم آن افزایش پیدا می‌کند. با اندکی تأمل در آثار شاعران و نویسندگان می‌توان این موضوع را از شعر آن‌ها استخراج کرد. جلال‌الدین محمد بلخی هم در آثار خود مخصوصاً کتاب *مثنوی معنوی* و *غزلیات شمس* به این موضوع توجه داشته است، اما با توجه به زبان خاص مولوی، شاید در نگاه نخست، پیوند انرژی کیهانی با عرفان مشکل به نظر برسد، اما با نگاهی دقیق‌تر و توجه به جهان هستی و مراحل سیروس‌سلوک و بازتاب آن در *مثنوی معنوی*، ارتباط انرژی کیهانی با عرفان آشکار شده و می‌توان مولوی را سرآمد شاعران در این حوزه دانست.

این مقاله بر آن است تا انرژی کیهانی را در دفتر اول و دوم *مثنوی* مورد تحلیل و بررسی قرار دهد و در جست‌وجوی پاسخ‌هایی برای پرسش‌های زیر است:

ارتباط عرفان و شعور کیهانی در دفتر اول و دوم *مثنوی* چیست؟ و مهم‌ترین مؤلفه‌های انرژی کیهانی در دفتر اول و دوم *مثنوی* کدامند؟ با توجه به پرسش‌های تحقیق، این فرضیه‌ها قابل تصور است که: موضوع عرفانی آفرینش موجودات عالم از «عدم و نیستی» و نیز مساوی بودن عقل کل با همه عوالم غیب و شهادت ناظر بر وجود آگاهی کیهانی است. انرژی کیهانی در پنج سطح جهان مادی، جهان صوت، نور، ارتعاشات افکار و جهان روح در دفتر اول و دوم *مثنوی* بازتاب داشته است.

ادبیات موضوع و پیشینه تحقیق

در مورد *مثنوی معنوی* تحقیقات فراوانی انجام شده که نیازی به ذکر آن‌ها نیست. پژوهش‌های مرتبط با موضوع تحقیق پیش رو نیز اندک است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

بهزاد اتونی، مهدی شریفیان و بهروز اتونی (۱۳۹۷). مقاله «نماد «مرکز» در کیهان‌شناسی اساطیری ایرانی و سنجش آن با کیهان‌شناسی یهودی»: نگارندگان در این مقاله با مقایسه اساطیر ایرانی و یهودی، اهمیت این کوه‌های اسطوره‌ای را به مثابه مرکزی کیهانی، که آیین تشریف بدان واسطه صورت می‌پذیرد، نشان داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که کوه (و در اینجا، کوه البرز) به عنوان محوری کیهانی که در قامت مرکزی معنوی و قدسی برای ارتباط با عالم الاهی و مینوی ظاهر شده است، سبب تشریف قهرمان می‌گردد.

ولعی ابرقویی، احمد و عبدالله محمدی (۱۳۹۶). مقاله «بررسی مبانی معرفت‌شناختی وهستی شناختی عرفان کیهانی از منظر حکمت اسلامی»: نویسندگان در این مقاله مبانی معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه مکتب حلقه (عرفان کیهانی) را با قواعد فلسفی، به ویژه قواعد حکمت اسلامی مقایسه کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که تغایر اساسی میان آموزه‌های بنیادین مکتب حلقه با آموزه‌های فلسفی و در نتیجه، عدم امکان دفاع عقلی از ادعای عرفان حلقه است. از جمله اشکالات وارد بر این مکتب، غفلت از تفاوت قلمرو منابع معرفتی، آمیختگی احکام جهان غیر محسوس با محسوسات، خلط میان حقیقت و ثبات، بی‌اعتنایی به جایگاه استدلال عقلی و روش برهانی و سرانجام، تلقی کارکردگرایانه از صدق است.

محمدیان، عباس و حسن توفیقی (۱۳۹۴). مقاله «کیهان بیکرانه و موسیقی کیهانی در غزل مولوی»: نگارندگان در این مقاله پس از بررسی جهان‌بینی سماع‌گرا و موسیقی‌پسند مولوی در غزلیات شمس، عناصر کیهانی و بازتاب موسیقی کیهانی را با تحلیل آماری در این غزل‌ها مورد بررسی قرار داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که عشق ازلی، مهم‌ترین عامل در بروز موسیقی کیهانی در غزلیات مولاناست که او بارها بدان کیهانی اشاره داشته است. مولوی این نوع موسیقی را که روح والای مولوی به درک آن نایل آمده است و موسیقی کیهانی و روح بشری نامیده می‌شود، کامل‌ترین نوع موسیقی دانسته و درک آن به فراکیهانی شدن موسیقی شعر می‌انجامد.

نوین، حسین (۱۳۸۸). مقاله «همگرایی انسان با جهان هستی در نظریه کیهان‌شناسی مولوی»: نگارنده در این تحقیق، بر اساس این نظر که جهان مادی از ذرات باشعوری تشکیل یافته، به موضوع همگرایی انسان با جهان هستی پرداخته است و بدین نتیجه دست یافته که مولوی بر اساس دریافت‌های شهودی خود و با تأسی از آیات قرآنی و دانش دینی خود، کلیه ذرات عالم را باشعور، زنده، سمیع و بصیر می‌شمارد و در نظریه کیهان‌شناسی مولوی، انسان به‌عنوان جزئی از اجزاء باشعور جهان هستی، همگام با هستی به سوی کمال مطلق در حرکت و سیورورت قرار دارد.

جعفری، حسن (۱۳۸۶). مقاله «تجلی حق در مراتب هستی از دیدگاه مولوی»: نگارنده در این مقاله، به ماهیت تجلی حق و چگونگی ارتباط آن با انسان کامل و تبیین تصور مولوی از تجلی حق و چگونگی تکامل انسان از طریق فهم عمیق به تجلیات حق و بندگی خدا پرداخته است و نتیجه می‌گیرد که سیر و سلوک معنوی به منزله تأویل تجلی حق، انسان را از جهالت به کشف و شهود و آگاهی حقیقی می‌رساند.

با بررسی دقیق پیشینه تحقیق، می‌توان گفت که گرچه نگارندگان هر یک از تحقیقات ذکر شده از زاویه‌ای خاص به مسأله کیهان‌شناسی توجه داشته‌اند، اما به صورت خاص و گسترده به موضوع انرژی کیهانی در مثنوی و یا حتی‌الامکان یکی از دفاتر آن به‌طور ویژه پرداخته نشده است؛ از این جهت، انجام پژوهش با عنوان «تجلی انرژی کیهانی در دفتر اول و دوم مثنوی معنوی» ضرورت می‌یابد.

۱. بحث اصلی

۱-۱- بازتاب انرژی کیهانی در دفتر اول و دوم مثنوی

۱-۱-۱- انرژی کیهانی از دیدگاه مولوی

همیشه از پررونق‌ترین پرسش‌های مردم، شناخت و بررسی نظم موجود در کیهان یا آفرینش انسان بوده است. گاهی آن را با اسطوره آمیخته‌اند و گاهی با اندکی واقعیت. آنچه امروزه از علم کیهان‌شناسی نوین دانسته می‌شود، دانشی است که بیش از ۳۰۰۰ سال در محافل علمی مورد بحث قرار گرفته تا به صورت امروزی در آمده است (منصوری، ۱۳۸۶، ص. ۴).

در بحث کیهان‌شناسی و انرژی کیهانی، انسان فراتر از وجود شخصی خود در بستر هستی مادی، شعور و انرژی کیهانی تعریف می‌شود. «فراکل‌نگری، نگرشی است نسبت به انسان که در آن انسان به عظمت و وسعت جهان هستی دیده می‌شود. در این دیدگاه، انسان متشکل است از کالبد‌های مختلف، مبدل‌های انرژی، کانال‌های انرژی، حوزه‌های انرژی، شعور سلولی، فرکانس مولکولی و... بی‌نهایت اجزای متشکل ناشناخته‌ی دیگر» (طاهری، ۱۳۸۶، ص. ۱۰۹). یکی از موضوعاتی که در عرفان مطرح می‌شود و مولوی نیز در مثنوی بارها بدان اشاره کرده، آفرینش موجودات عالم از «عدم و نیستی» است. مولوی معتقد است که عوارض و لوازم هستی ما همگی از فیض وجود خداست و در حقیقت ما از نیستی، «هست» شده‌ایم و تمام کائنات از این جهت که وجود حقیقی ندارند، عدم به شمار می‌روند:

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما تو وجودِ مطلق، فانی نمـا
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۶۰۲، ص. ۷۴)

در حقیقت، هستی فقط از آنِ خداست و نیستِ حقیقی ما هستیم و وجود ما همان انرژی است که دیده نمی‌شود. این موضوع می‌تواند از ابیات زیر نیز در مثنوی استنباط شود که عالم متشکل از انرژی است:

دُر چه؟ دریا نهان در قطره‌ای آفتابی خویش را ذره نمود
و اندک اندک روی خود را برگشود عالم از وی مست گشت و صحو شد
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۱۳۹۷-۱۳۹۵، ص. ۲۴۰)

در این ابیات، مولوی تأکید می‌نماید که انسان در قطره‌ای مخفی و متشکل از ذره است که منظور از ذره، همان انرژی است. مولوی می‌سراید که:

خاصه چرخ کی کین فلک زو پره‌ایست آفتاب از آفتابش ذره‌ایست
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۳۰۱۶، ص. ۲۹۵)

در این تعریف که انسان در بستر هستی و انرژی کیهانی به وجود آمده است، جنبه‌های متعالی و روحانی انسان به‌عنوان ملاک خلیفه الهی بر روی زمین، به هیچ وجه ملاحظه نشده و تنها بعد مادی او در قالب سلول، مولکول، کانال‌ها، فرکانس‌های انرژی و شعور سلولی مورد توجه قرار گرفته است. حذف باورها و تمامی مقدسات عرفان عملی، با اتصال به انرژی کیهانی است و این اتصال را موجب خدانشناسی عملی معرفی می‌کنند. در عرفان اعتقاد بر این است که اتصال با شعور کیهانی هیچ شرط و خصوصیتی ندارد و همه می‌توانند به آن متصل شوند و پای در راه عرفان عملی گذارند؛ زیرا شعور کیهانی رحمت عام خداوند و دربرگیرنده تمامی انسان‌هاست، صرف‌نظر از خوبی و بدی، پاکی و ناپاکی، دین و مذهب و غیره (طاهری، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳). مولوی در این زمینه معتقد است که تمامی عوارض مخلوقات اعم از حرکت و حیات و رشد و نمو و شور و شوق و... از خدا سرچشمه می‌گیرد. موجودات به اعتبار ماهیت، خود عدم‌اند و به اعتبار ذات او لباس هستی در پوشیده‌اند. پس همه نیستِ هست‌نمایند (محمدیان، ۱۳۸۷، ص ۳۸). این نیستِ هست‌نما ناظر به همان شعور و انرژی کیهانی است:

بادِ ما و بودِ ما از دادِ توست هستی ما جمله از ایجادِ توست
 لذتِ هستی نمودی نیست را عاشقِ خود کرده بودی نیست را
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۶۰۶-۶۰۵، ص. ۷۴)

تئوری انفجار بزرگ در کیهان‌شناسی، تحول بزرگی را در جهان‌بینی و شناخت عالم ایجاد کرد. طبق این نظریه، کیهان پس از انفجار بزرگی در حدود ۱۵ تا ۱۸ میلیارد سال پیش از طریق تکامل انرژی و ذرات نخستین پا به عرصه وجود نهاد؛ پس انسان نیز خلاصه و چکیده پانزده میلیارد سال تکامل کائنات است (فرشاد، ۱۳۸۸، ص ۳۱۲). مولوی در مثنوی در همین زمینه در مورد آفرینش عالم از عقل کل اشاره و بیان می‌کند که عقل کل مساوی با همه عالم غیب و شهادت (انرژی کیهانی) است و تمامی کائنات و موجودات عالم هستی، جلوه این عقل هستند:

تا چه عالم‌هاست در سودای عقل تا چه با پهناست این دریای عقل
 صورتِ ما اندرین بحرِ عذاب می‌دود چون کاسه‌ها بر روی آب
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۱۱۱۰-۱۱۰۹، ص. ۹۲)

عقل، پنهان است و ظاهر عالمی صورتِ ما موج و یا از وی نمی
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۱۱۱۲، ص. ۹۲)

و دنیا جلوه‌ای از خداوند است:

تا ببینی عالم جان جدید عالم بس آشکار ناپدید
 این جهان نیست، چون هستان شده و آن جهان هست، بس پنهان شده
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۱۲۷۹ و ۸۰۲، ص. ۲۳۷)

بنابراین، عناصر به هم پیونددهنده اجزاء هستی در نظر انسان‌های بدوی نیز نیروهای نامرئی بود که هستی را احاطه کرده است. این نیروها دارای «شعور کیهانی» است (داونامونو، ۱۳۸۳، ص ۲۱۵). این جهانی که در حقیقت وجود ندارد، به صورت هستی نمایان شده؛ پس دنیا نیست هست‌نماست، در حالی که آن جهان (عالم بی‌رنگی و ملکوت) که هست حقیقی دارد، با چشم بصری دیده نمی‌شود (محمدیان، ۱۳۸۷، ص ۳۸). آن جهان در حقیقت ناظر به همان انرژی کیهانی است و از دیده‌های مردم مخفی است. مولوی در دفتر دوم، هدف از آفرینش عالم را تمام ذرات جهان می‌داند که در حقیقت متشکل از انرژی است و از آفتاب رحمت خدای متعال است:

از برای لطف، عالم را بساخت
 ذره‌ها را آفتاب او نواخت
 فرقت از قهرش اگر آبستنسست
 بهر قدر وصل او دانستنسست
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۲۶۳۵-۲۶۳۴، ص. ۲۸۲)

۱-۱-۲-۱- سطوح انرژی کیهانی

۱-۱-۲-۱-۱- سطح مادی

یکی از سطوح انرژی، جهان مادی است که پایین‌ترین و کندترین شکل انرژی و به صورت جامد و ساکن به نظر می‌رسد. انرژی جهان ماده به طرف پایین‌گند و تقریباً با حس ادراک فرد از جهان محدودیت‌ها متناسب می‌شود. هر چیزی که قابل دیدن و لمس کردن باشد، انرژی‌گندشده به طرف پایین است؛ به‌گونه‌ای که به نظر می‌رسد توده به‌هم‌پیوسته‌ای است که حواس توافق دارند و این انرژی به هم پیوسته همان جهان مادی است. اصل جهان هستی مادی از حرکت آفریده شده است؛ از این‌رو جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت بوده و چون هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است. مولوی در مثنوی می‌گوید:

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست
 جمله در تغییر و سیر سرمدی است
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۳۴۳۵، ص. ۳۰۹)

در نتیجه جهان هستی مادی نیز مجازی است و هر حرکتی نیاز به محرک و عامل جهت‌دهنده دارد. مولوی در مثنوی به حیات‌مند بودن عالم و تسبیح موجودات معتقد است که:

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند
 با من و تو مُرده، با حق زنده‌اند
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۸۳۸، ص. ۸۲)

۱-۱-۲-۱-۲- سطح (جهان) صوت

از دیگر سطوح انرژی، جهان صوت است. این سطح از انرژی که بالاتر از جهان ماده قرار دارد، به گونه‌ای است که ما به ندرت امواج صدا را ادراک می‌کنیم، اما می‌شود آن‌ها را حس کرد. این امواج نامرئی نیز سریع/گند و بالا/پایین دارند. این سطح صوتی انرژی جایی است که بالاترین فرکانس‌های روح از طریق تمرین و مراقبه یا ذکر برای اتصال به منبع الهی است. در هر موجود زنده‌ای آهنگی ویژه تعبیه شده است و همه مشغول نواختن آهنگی منحصر به فرد هستند. در انسان، هر ژن آهنگی پیچیده می‌سازد و بدین‌سان هر انسان تبدیل به کنسرت باشکوهی می‌گردد؛ در حالی که خود در

کنسرت آفرینش یک آهنگ است. آفرینش نه با یک انفجار عظیم؛ که به نوایی آرام آغاز شده است؛ نوایی که به تدریج منتشر شده و اکنون در تمام فضا جریان دارد. خورشید آوازی خاص و ریتمیک می‌خواند. حیاتمند بودن آب و باد و خاک و تمام موجودات عالم نشان از وجود انرژی است که با وجود این انرژی، تمام موجودات بی‌جان حیاتمند و زنده‌اند. در حقیقت این صدای آفرینش است که از موجودات عالم شنیده می‌شود. به باور عرفا، هیچ موجودی در عالم آفرینش، بی‌شعور محض نیست و همه آن‌ها بهره‌ای از وجود دارند و صفات وجود مانند حیات، علم و ادراک و شعور در آن‌ها جریان داشته و مشخصه بارز آن‌هاست:

نطق آب و نطق خاک و نطق گِل هست محسوس حواس اهل دل
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۳۲۸۲، ص. ۱۶۷)

اصوات و نواها نه تنها در اعماق فضا، بلکه در مولکول‌ها و اتم‌ها نیز یافت شده‌اند؛ پس وقتی اندام‌هایمان به شکلی هماهنگ آواز می‌خوانند، ما سلامت هستیم و زمانی که آن‌ها خارج از تنظیماتشان آواز می‌خوانند، ما احساس بیماری می‌کنیم و این داستان شگفت‌انگیز می‌شود؛ اگر بدانیم که در هر موجود زنده، آهنگی ویژه تعبیه شده است و همه مشغول نواختن آهنگی منحصر به فرد هستند. در حقیقت بیش از صد تریلون سلول در بدن هر انسان در حال خواندن آوازی یگانه هستند و شاید این آواز، هم‌نوا و هم‌آوا با آواز کهکشان باشد. چراکه نه؟ موسیقی‌دان و رهبر ارکستری که نت‌ها را در آغاز آفرینش نوشته است، یکی بوده و یکی هست. حال سؤال اینجاست که نواختن آهنگ ما در کنسرت بزرگ جهان چقدر هم آهنگ با اوست؟ چقدر با انرژی کیهانی هماهنگ هستیم؟ آیا با حرکت آرام او، ما نیز آرام و با هر اشاره سریع و تند می‌نوازیم؟ از نظر مولوی حتی جمادات و نباتات یک توده زنده و تپنده‌اند و روح عالم هستی در آن‌ها جریان دارد و فهم این موضوع جز با انرژی کیهانی قابل تصور نیست:

عالم افسرده‌ست و نام او جماد جامد، افسرده بود ای اوستاد
باش تا خورشید حشر آید عیان تا ببینی جنبش جسم جهان
مرده زین سواند و زان سو زنده‌اند خامش اینجا و آن طرف گوینده‌اند
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۱۰۱۲-۱۰۰۸، ص. ۳۵۹)

این عامل آگاهی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی است که آن را شبکه شعور و انرژی کیهانی می‌نامیم؛ بنابراین جهان هستی تصویری مجازی از حقیقت دیگری بوده و در اصل از آگاهی آفریده شده است. نظر به اینکه هوشمندی حاکم بر جهان هستی می‌بایست خود از جایی ایجاد شده و در

اختیار منبعی باشد، این منبع انرژی را که صاحب این هوشمندی است، خدا می‌نامیم. با توضیحات ارائه‌شده می‌توان گفت که در هر لحظه سه عنصر در جهان هستی مادی موجود است: آگاهی، ماده و انرژی... (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۳۱-۳۰). در جایی دیگر مولوی معتقد است که ارواح انسان‌ها پیش از آنکه با جسم عنصری و مادی که دارای دست‌وپا و اعضا و جوارح‌اند، تعلق پیدا کنند، در حالت تجرد و روحانیت محض از مرتبه وفا به مرتبه صفا پرواز می‌کردند:

جان‌های خلق پیش از دست‌وپا می‌پریدند از وفا اندر صفا
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۱/بیت ۹۲۵، ص ۲۲۵)

حرکت انسان به سمت کمال تحت تأثیر دو شبکه قرار دارد. با توجه به اصل دوقطبی؛ هوشمندی حاکم بر هستی نیز دوتایی است. هوشمندی مثبت و هوشمندی منفی. وی هوشمندی مثبت حاکم بر هستی را شبکه شعور کیهانی یا شبکه مثبت، روح‌القدس، الهی و شبکه منفی حاکم بر جهان هستی را شبکه منفی یا شیطانی می‌نامد. مجموعه شعور اجزایی همانند سلول، ذرات آن یا تارهای ارتعاشی، شعور و انرژی کیهانی نامیده می‌شوند که اجزا به‌خودی‌خود از آن شعور بهره‌مند نیستند. شبکه شعور و انرژی کیهانی، مجموعه هوشمندی یا آگاهی حاکم بر جهان هستی و عنصر اصلی جهان هستی است. برای مثال یک سلول نمی‌داند به کجا می‌خواهد برود؛ ولی وقتی صد میلیون سلول گرد هم جمع شدند، اطلاعاتی شکل می‌گیرد که یک سلول نمی‌تواند به تنهایی آن را به کار گیرد (ولیع ابرقویی و محمدی، ۱۳۹۶: ۱۳۲). یکی از موضوعاتی که در عرفان مطرح می‌شود و مولوی نیز بسیار بر آن تأکید می‌ورزد، عالم وحدت است که روح همه ما در عالم بی‌رنگی و عالم وحدت بوده است. این موضوع می‌تواند ناظر بر همان انرژی کیهانی باشد:

منبسط بودیم و یک جوهر همه
بی‌سر و بی‌پا بدیم آن سر همه
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۱/بیت ۶۸۱، ص ۲۱۷)

هشیاری ذرات در عالم، آگاهی و روح کیهانی آن‌ها را منعکس می‌کند. این تشابه اندیشه و جهان‌بینی میان عارفان شرق و بازناب آن در ادبیات عرفانی، نشانه آگاهی عارفانی همچون مولاناست که امروز دانش بشری بر آن صحنه می‌گذارد. طرح هشیاری ذرات عالم در اشعار مولانا، طرح تئوری وحدت روحی است. نظریه وحدت روحی بر روح داشتن همه هستی از جماد گرفته تا ابر خوشه‌های کهکشانی اعتقاد دارد. بسیاری از مخالفان فلسفه وحدت روحی، اعتقادی به زنده‌بودن و هشیار و آگاه بودن هستی ندارند (فرشاد، ۱۳۸۸: ۳۱۶)؛ اما نظر مولوی در این زمینه مساعد است:

یک گهر بودیم همچون آفتاب بی‌گره بودیم و صافی همچو آب
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۶۸۷، ص. ۲۱۷)

یگانگی آگاهی و وحدت روحی یکی از اسرار بزرگ هستی است که درک کامل آن در قلمرو درک خردمندان آگاه و عارفان بیدار دل است. امروز در تفسیر تئوری انرژی کیهانی می‌توان به این نتیجه رسید که تمام ذرات بنیادی در تکوین ماده از خود نوعی شعور بروز می‌دهند. مسلماً، این شعور متنوع است. آگاهی در ذرات سازنده جماد همان نیست که در انسان و یا حیوان؛ بنابراین، طبق نظر ویتگنشتاین سنگ مانند انسان شعور ندارد. این درست است؛ اما اتم‌های سنگ در حد خود دارای شعور هستند. جمع ذرات ابتدائی در جمادات است که در تکامل خود، ژن و سلول موجودات تک‌سلولی را می‌سازد (فرشاد، بی‌تا، ص. ۵۱). نظر مولوی در مورد هشیاری ذرات عالم و وجود انرژی چنین است که:

از جمادی عالم جان‌ها روید غلغل اجزای عالم بشنویید
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۱۰۲۱، ص. ۳۵۹)

این آگاهی به معنای انرژی سامان‌مند و نظام‌مندی است که از یک موج بسیط شروع شده و در سیر تکاملی خود جماد، گیاه، حیوان، انسان و ابرانسان را برنامه‌ریزی می‌کند. حتی سیر آگاهی متوقف نمی‌شود، ممکن است یک کیهان روحی در درون کیهان فیزیکی ما به همان نحو به تکامل برسد (فرشاد، بی‌تا، ص. ۵۱):

چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کنگره
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۲۱۷، ص. ۶۸۸)

بر مثال موج‌ها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان
مُفترق شد آفتاب جان‌ها در درون روزن ابدانها
تفرقه در روح حیوانی بُود نفیس واحد روح انسانی بُود
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۱۸۷-۱۸۵، ص. ۲۰۱)

مولوی تمام «کیهان و عناصر آسمانی و زمینی را در سماع شریک می‌داند و معتقد است آن‌ها نیز از شراب «رُبُهْم سَقَاهُمْ» (انسان / ۲۱) نوشیده‌اند، آواز حق را می‌شنوند و در حال سماع هستند. هرچند که بسیاری از عناصر کیهانی مانند شمس، ماه، بهار، دریا و... پیش از آنکه نمود شعری باشند،

کاربردی استعاری دارند، اما به هر حال جزئی از دایره واژگانی مولوی محسوب می‌شوند که بسیاری از ابیات حول محور آن‌ها می‌چرخد؛ بنابراین اشعار وی بیش از هر چیز، چرخشی و حرکتی است که بی‌گمان روح حسّاس مولوی، از درک موسیقی موجود در حرکات این عناصر، ناتوان نبوده است. از آنجاکه کاربرد واژگان کیهانی در آثار مولوی در جهت آسمانی کردن آن‌ها بوده و این نمادها از نظر فیزیکی، چرخشی-حرکتی هستند؛ بنابراین به دلیل اتصال روح مولوی با عالم بالا، موسیقی و سماع آن‌ها را نیز می‌شنیده و درک می‌کرده است» (محمدیان و توفیقی، ۱۳۹۴، ص ۲۳۸-۲۳۷). حرکات ذرات و جنب‌وجوش آن‌ها از دیدگاه مولوی چنین است:

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست جمله در تغییر و سیر سرمدی است
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۵۰۱، ص ۲۵۰)

رکن اول کوانتوم و شرط اصلی تعادل ریز پویا (میکرودینامیک) در سامانه‌های طبیعی است

ذره‌ها پیوسته شد با ذره‌ها تا پدید آید همه ارض و سماء
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۵۰۲، ص ۲۵۰)

پیدایش جهان هستی مستلزم برهمکنش و تکوین مؤلفه‌های کوانتایی مترتب بر ذرات بنیادین است:

تا که ما آن جمله را بشناختیم بهر هر یک اسم و معنی ساختیم
ذره‌ها از یکدیگر بگسسته شد باز با شکل دگر پیوسته شد
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۵۰۴-۵۰۵، ص ۲۵۰)

تحولات اساسی ماده و انرژی ناشی از تقابل یا تعامل نیروی‌های جاذبه‌ای و دافعه میان ذرات است:

ذره‌ها بینم که از ترکیبشان صد هزاران آفتاب آمد عیان
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۵۰۶، ص ۲۵۰)

نمود مؤلفه‌های هم‌استقامت (اشاره به صد هزار آفتاب) در این بیت، ناشی از برهم‌کنش ذرات بنیادین در چرخه متوالی ماده و انرژی است. مولانا از این بیت، یک اندیشه و نظریه پیشرفته کیهانی را استنباط می‌کند که بیان آن در زمان وی بسیار شگفت‌آور است که؛ پیوستگی انرژی، اتم‌ها را پدید آورده است. برخی از دانشمندان بر این باورند که ذرات کوچک‌تری به نام کوآرک، اتم‌ها را پدید آورده و اتم‌ها موجب پیدایش عناصر شیمیایی مانند هیدروژن، ازت، اکسیژن، کربن و دیگر عناصر شده‌اند. ذرات نخستین با پیوستن به یکدیگر زمین، ستارگان و خورشیدها را ساخته‌اند؛

صد هزاران نظم و آئین خدا علت صوری این خورشیدها
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۵۰۷، ص. ۲۵۰)

بر اساس نظریه فیزیکی، کوانتوم همه هستی را دربر گرفته و انسان به هر چیزی که نگاه می‌کند، در آنجا انرژی بی‌انتهایی را مشاهده می‌کند که او را احاطه کرده است. این انرژی در هر ذره از کل هستی جاری است: «هر سلول آدمی مرکز و محلی از اطلاعات و انرژی یگانگی و اتحاد جهانی اوست و لذا پیکر آدمی محل تمرکز انرژی‌های پیکره جهان هستی است» (چوپرا، ۱۳۸۴، ص. ۵۸):

در دل انگور می را دیده‌اند در فنای محض شی را دیده‌اند
آسمان در دور ایشان جرعه‌نوش آفتاب از جودشان زربفت‌پوش
چون ازیشان مجتمع بینی دو یار هم یکی باشند و هم ششصد هزار
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۱۸۴-۱۸۲، ص. ۲۰۱)

همه پدیده‌ها در یک هماهنگی کامل و از پیش تعیین شده‌ای در همگرایی با جهان هستی و به مقصد کلیت نظام‌بخش (شعور حاکم بر هستی) در حرکت‌اند. اندیشه وحدت وجودی عرفانی مولوی نیز مبین همین نظر است. مولوی هم بر اساس دریافت‌های شهودی خود و با پیروی از آیات قرآنی و دانش دینی خود، کلیه ذرات عالم را باشعور، زنده، سمیع و بصیر می‌شمارد و معتقد است که جهان فیزیکی جهانی زنده، فعال و پویاست که در یک هماهنگی کامل و ذاتی با شعور کلی حاکم بر هستی در ارتباط است؛ و این ارتباط زمانی کامل می‌شود که اجزاء هستی از جمله انسان، از بعد مادی خود دور شده و بر بعد معنوی و روحی خود بیفزایند. این همان قانون آنتروپی (کهولت مادی) و نگانترویی (افزایش حیات معنوی) در فیزیک است که مولوی نیز به آن اشاره کرده است؛ بنابراین در نظریه کیهان‌شناسی مولوی، انسان به‌عنوان جزئی از اجزاء باشعور جهان هستی، همگام با هستی به سوی کمال مطلق در حرکت و صیوریت است (نوبین، ۱۳۸۸، ص. ۵). برخی‌ها علت مکاشفات نبوغ‌آمیز بشر را همین تداخل و اتحاد انسان با آگاهی ماده می‌دانند:

جزوها را روی‌ها سسوی گلسست بلبلان را عشق با روی گلسست
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۷۶۳، ص. ۷۹)

در نظر مولوی، کل‌شناسی و ارتباط با کلیت عالم هستی، نه تنها امکان معرفت بر حقیقت کلی را فراهم می‌کند، بلکه به نظر او فلسفه حیات بشری نیز در گرو همین ارتباط و هماهنگی اجزاء عالم هستی با کلیت حاکم بر آن است (نوبین، ۱۳۸۸، ص. ۱۲)؛ بنابراین کلیت نظام هستی و همبستگی

درونی آن‌ها عامل اصلی خلقت و نظام همبستگی حاکم بر آفرینش هستی است و هیچ چیزی در جهان هستی، بیرون از هستی، هماهنگی و پیوستگی کلیت آن نیست (نوبین، ۱۳۸۹، ص ۷۱). مولوی معتقد است وقتی آدمی با نیروها و انرژی‌های ماورایی هم‌سو و هماهنگ شود، می‌تواند نداهای درونی و معنوی از جانب حق را درک کند:

بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید	تا خطاب ارجعی را بشنوید
تا به گفت و گوی بیداری دری	تو ز گفت خواب بویی کی بری
سیر بیرونیست قول و فعل ما	سیر باطن هست بالای سما
چونک عمر اندر ره خشکی گذشت	گاه کوه و گاه دریا گاه دشت
آب حیوان از کجا خواهی تو یافت	موج دریا را کجا خواهی شکافت
موج خاکی وهم و فهم و فکر ماست	موج آبی محو و سکرست و فناست
تا درین سکری از آن سکری تو دور	تا ازین مستی از آن جامی نفور
گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار	مدتی خاموش خو کن هوش دار

(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۱/بیت ۵۷۷-۵۶۷، ص ۷۳-۷۲)

مولوی بر اساس علوم قرآنی و تجربیات و الهامات شهودی خود، با طرح نظریه کیهان‌شناسی و انرژی کیهانی، جهان هستی را نیز همانند انسان موجودی زنده، پویا، ذی‌شعور و هدفمند می‌شمارد که همسو و همگام با حرکت تکاملی جهان هستی گام برمی‌دارد. در این دیدگاه، انسان به وسیله شعور باطنی خود، با روح باطنی حاکم بر جهان هستی (کائنات) ارتباط برقرار می‌سازد. این‌گونه نظریات مولوی با آراء فیزیک‌دانان و فیلسوفان بزرگ جهان معاصر همخوانی دارد (نوبین، ۱۳۸۹: ۷۵) و (نوبین، ۱۳۸۸، ص ۸). تعدد مؤلفه‌های تکرارپذیر در حاشیه سامانه‌های اغتشاشی باعث تنوع محصولات (خورشیدها) گردیده، ولی نظم مشاهده‌شده در کائنات مؤید حضور مؤلفه‌های ذاتی^۱ در چرخه ماده و انرژی است (نظم در بی‌نظمی):

باز این خورشیدها آئین‌ها	برگرفته سوی گرداب فنا
ای زمین پست بی‌قدر و بها	با تمام برّها و بحر‌ها
آنچه داری در طریق کهکشان	از ثوابت یا که از سیارگان
جملگی ترکیبشان زین ذره‌ها	تا که روزی می‌شوند از هم جدا

(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۳۰۵، ص ۳۱۰)

^۱ - initial condition

در ابیات فوق اندیشهٔ مولانا با انرژی کیهانی سازگاری کامل دارد. ما در دو جهان خرد و کلان؛ یعنی جهان کوانتومی و جهان بزرگ‌تر از اتم، این تغییر، این عدم ثبات و این سیر جاودانی را می‌بینیم. قانون بقای انرژی می‌گوید انرژی در عالم ثابت است؛ نه کم می‌شود و نه زیاد و اگر در جایی در عالم کم شود، برای حفظ تعادل حرارتی جهان، انرژی در جای دیگر زیاد می‌شود در بقای انرژی‌ها به هم تبدیل می‌شوند. در این چرخه، برهم‌کنش تعادلی ذرات به‌گونه‌ای است که در خاتمه هر مرحله (کثرت مؤلفه‌های خود تشابه) روند تکاملی سامانه تغییر نموده و با پیدایش مؤلفه‌های خودتمایل^۲ نظم نوینی (جدایش) برقرار می‌گردد (peter, 2000: 23). به نقل از فرشاد، ۱۳۸۸، ص ۳۱۷. در همین راستا می‌توان زنده شدن مردگان را عنوان کرد زمانی که شخصی پس از مرگ به استخوان تبدیل می‌شود، بار دیگر می‌تواند به قدرت الهی زنده شود و این همان تبدیل انرژی است. مولوی در این زمینه ماجرای زنده شدن مرده را توسط عیسی مسیح مطرح می‌نماید:

خواند عیسی نام حق بر استخوان
از برای التماس آن جوان
حکم یزدان از پی آن خام‌مرد
صورت آن استخوان را زنده کرد
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۴۵۸-۴۵۷، ص ۲۱۰)

فناء فی‌الله و انالْحَقَّ گفتن برخی عارفان نیز از دیگر جنبه‌های انرژی کیهانی ماورایی است. در این راستا می‌توان گفت که ما به عنوان «ذره»، بخشی از عالم وجود هستیم که در آن، هم عالم هستی به ما می‌نگرد و هم ما بر او و بر «وجود» خود می‌نگریم؛ به عبارت دیگر، هر موجودی هر لحظه با آگاهی و روح کیهانی در اتحاد و پیوند قرار دارد و مرد عارف نیز با بینش شهودی خود، آن را در روح خود درک می‌کند. فناء فی‌الله و انالْحَقَّ گفتن و در درودیوار چهرهٔ یار را دیدن و غیر او را مشاهده نکردن، مبین همین اتحاد ناظر و منظور فیزیکی هم هست که روح عارف و سالک راه حق با انرژی‌های ماوراء طبیعی ارتباط برقرار می‌نماید:

ور نه بر فانی قسم گفتن خطاست
خود فلنا چه لایق گفتِ خداست
از خلیلی لأحسب الافلین
پس فنا چون خواست رب العالمین
باز واللیل است ستاری او
وان تن خاکسی زنگاری او
آفتابش چون برآمد زان فلک
با شب تن گفت هین ما ودّعک
وصل پیدا گشت از عین بلا
زان حلاوت شد عبارت ما قلی
هر عبارت خود نشان حالتیست
حال چون دست و عبارت آلتیست

²- Self Affine

بود انا الحق در لب منصور، نور بود انا الله در لب فرعون، زور
 شد عصا اندر کف موسی گوا شد عصا اندر کف ساحر هَبا
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۳۰۶-۲۹۷، ص. ۲۰۵)

سیر جاودانی هستی و تکامل و تحول اشیاء و تحول از جماد به نبات و از نبات به حیوان و از حیوان به انسان هیچ خللی به بقای انرژی وارد نمی‌کند. انرژی در عالم باقی است و درعین حال تحول و تکامل صورت می‌پذیرد؛ بدون اینکه به قانون بقای انرژی خدش‌های وارد کند. دانش امروز به ما می‌گوید که مولکول‌ها از ترکیب اتم‌ها پدید آمده‌اند:

بار دیگر این ذوات آشنا غرق می‌گردند در گرداب‌ها
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۳۰۶۶، ص. ۳۱۲)

در قرن هفدهم میلادی، یعنی چهار قرن بعد از مولانا، گالیله اعلام کرد که زمین به دور خورشید می‌چرخد. در کتاب مثنوی مولانا ابیات معروف زیر ناظر بر چرخه انرژی کیهانی است:

از جمادی مُردم و نامی شدم وز نما مُردم ز حیوان سر زدم
 مُردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟
 حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک پر و سر
 وز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک الا وجهه
 بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید، آن شوم
 پس عدم گردم، عدم چون ارغنون گویدم که انا الیه راجعو
 (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۳۹۰-۳۸۹، ص. ۴۶۰)

در حقیقت، جهان متشکل از انرژی است که ذره ذره به هم پیوسته و ظهور و بروز کرده است. البته این خودخواهی را نباید داشته باشیم که ما تنها آن‌هم روی کره زمین دارای یک چنین خصوصیتی هستیم. انسان‌ها یا موجودات پیشرفته‌تر از ما نیز در کیهان زیست می‌کنند که قطعاً آن‌ها مصداق بارز چکیده تکامل عالم هستند؛ ما نیز هستیم، اما در یک سطح پایین‌تری. حیات الکترون‌ها و ذرات هوشمند کیهان هیچ دست‌کمی از حیات هوشمند انسان ندارد، بنابراین کیهان به حرکت دینامیک، جوهری و نیرو سرشت خود ادامه داده تا جماد و گیاه و حیوان و انسان و موجودات برتر کیهانی پدید آمده‌اند، پس حتماً بین تکامل ما و عالم هستی ارتباط نزدیکی وجود دارد (فرشاد، ۱۳۸۸، ص. ۴۱۵).

مولانا معتقد است که عشق در کل موجودات عالم ساری است و انسان به سبب عشق است که به کمال می‌رسد. این موضوع را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که انسان به واسطه سیر و سلوک عرفانی و جذب انرژی‌های نهفته درونی و ارتباط با عالم روحانی که در حقیقت انرژی محض است، می‌تواند به کمال برسد. ابیات زیر می‌تواند ناظر بر این معنا باشد:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
عشق، جان طور آمد عاشقا طور، مسمت و خرّ موسی صاعقاً
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۲۶-۲۵، ص. ۳۵)

در سال ۱۹۳۹، سیمپون کرلیان، دانشمند روسی از انرژی‌های کیهانی عکس‌برداری کرد و گفت: «تمام اشکال حیات دارای یک (او) می‌باشد و این (او) حقیقتاً حوزه‌ای است از انرژی که هر موجود زنده‌ای را احاطه کرده است» (برایان و یوهانس، ۱۳۸۳، ص ۹۴). مولوی در جای دیگر می‌فرماید:

کوه طور از نور موسی شد به رقص صوفی کامل شد و رست او ز نقص
چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز جسم موسی از کلوخی بود نیز
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۸۶۸-۸۶۷، ص. ۸۳)

این تکامل ادامه پیدا کرد تا ستارگان، خورشید و کره زمین در پنج میلیارد سال پیش از ابر و غبار کیهانی پدید آمدند و سپس جماد، نبات، حیوان و انسان در روی زمین آشکار شدند (فرشاد، ۱۳۸۸، ص. ۳۸۰). مولانا به خوبی این حرکت تکاملی را در ابیات فوق بیان کرده است.

۳-۲-۱-۳- سطح (جهان) نور

یکی دیگر از سطوح انرژی، جهان نور است. نور از جهان مادی و از صدا سریع‌تر حرکت می‌کند: «سرعت سیر نور در خلأ سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است. در هر ساعت، یک علامت نورانی نزدیک یک میلیارد کیلومتر یا یک میلیون تریلیون سانتیمتر طی خواهد کرد» (کالر، ۱۳۵۹، ص ۱۱)؛ با این حال، هیچ‌گونه ذرات واقعی برای شکل دادن ماده‌ای که نور خوانده می‌شود، وجود ندارد. به عنوان مثال، چیزی که به عنوان رنگ سرخ دیده می‌شود، چیزی است که چشم ما از فرکانس مرتعش مشخصی دریافت کرده و آنچه به عنوان بنفش درک می‌کند، فرکانس بالاتر و سریع‌تری دارد. زمانی که نور به تاریکی آورده شود، تاریکی روشن می‌شود. انرژی پایین وقتی با انرژی بالا مواجه می‌شود،

تغییری خودبه‌خودی را تجربه می‌کند. یکی از مظاهر متجلی شدن نور خدا در انسان آنجاست که مولوی می‌گوید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند و ز جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیـرم مرد و زن نالیده‌اند
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۲-۱، ص ۵۳)

این تجربه شهودی از تجلی نور خدا در اشیاء و منظر مادی و عادی را بیان می‌کند (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۱۲). همچنین در این زمینه می‌توان چنین پنداشت که انسان همواره به سمت تکامل در حرکت است و در این راستا نور معنوی حاصل از عالم بالا در ارتباط با انرژی کیهانی نقش مهمی دارد؛ زیرا انسان خود تغییر شکل برنامه‌ریزی‌شده میدان‌های الکترومغناطیس حیاتی است؛ به همین دلیل انسان را عالم اصغر و جهان را عالم اکبر می‌گویند. جهان یا عالم هستی یک میدان سازمان‌یافته پویا، متحرک زنده و هوشمند است که هر نیرویی برنامه خاص خود را دارد و در یک ترکیب وحدت‌یافته به آگاهی کل می‌رسد. از نظر مولوی، جهان همانند رحمی تنگ و تاریک است و زمانی که انسان از آن سفر می‌نماید و پا به عالمی دیگر می‌نهد، نور آن دارای انرژی است و ذره ذره آن عالم از انرژی کیهانی برخوردارند:

چون بزادم رستم از زندان تنگ در جهان خوش‌هوای خوب‌رنگ
من جهان را چون رحم دیدم کنون چون درین آتش بدیدم این سکون
اندرین آتش بدیدم عالمی ذره ذره اندرو عیسی‌دمی
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۷۹۴-۷۹۲، ص ۸۰)

انسان زمانی که با نور عرش الهی همسوست، این عالم برای او به مثابه تاریکی و ظلمت است؛ به عبارت دیگر، نور الهی چوم ملائکه‌ای است که زمین خاکی را همانند تعلقاتی می‌بیند که سراسر تاریکی است:

عرش با آن نور با پهنای خویش خود بزرگی عرش باشد بس مدید تخم خدمت بر زمین می‌کاشتیم کین تعلق چیست با این خاک‌مان	چون بدید آن را برفت از جای خویش لیک صورت کیست چون معنی رسید زان تعلق ما عجب می‌داشتیم چون سرشت ما بدست از آسمان
---	--

چون تواند نور با ظلمات زیست زانکه جسمت را زمین بُد تار و پود نور پاکت را درینجا یافتند (مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۲۶۶۷-۲۶۶۰، ص. ۱۴۶)	إلْفِ ما انوار با ظلمات چیست أدْمَا أَنْ الْفِ از بُوی تو بود جسم خاکت را ازینجا یافتند
--	---

منظور از حرکت پویا، حرکت انسان با هر موجود به سوی نور، تکامل و کمال معنوی و آگاهی

کیهانی است که با سیروسلوک و تصفیة جان صورت می‌پذیرد:

آفتاب آمد دلایل آفتاب گر دلالت باید از وی رو متاب
از وی ار سایه نشانی می‌دهد شمس هر دم نور جانی می‌دهد
سایه، خواب آرد تو را همچون سمر چون برآید شمس انشقاق القمر
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۱۱۸-۱۱۶، ص. ۵۷)

مقصود از نور در اینجا نور فیزیکی نیست، بلکه نور و روشنایی باطن انسان است. این همان نور خداست که بالاترین سطح انرژی است و زمانی که انسان لایق آن شد، به وسیله آن مسجود ملایک می‌شود:

آن منم خُم، خود انا الحق گفتنت رنگ آتش دارد الا آهنسست
رنگ آهن محو رنگ آتشت ز آتشی می‌لافتد و خامش وشسست
چون بسرخی گشت همچون زر کان پس انا النارست لافش بی‌زبان
آدمی چون نور گیرد از خدا هست مسجود ملایک ز اجتبا
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۱۳۵۳-۱۳۴۷، ص. ۲۳۹)

این نور متافیزیکی و عرفانی و قابل‌مقایسه با نورالانوار فلسفه اشراق سهروردی است (فرشاد، ۱۳۸۸، ص. ۳۸۰) و ناظر به همان عالم نباتی است:

آمده اوّل به اقلیم جماد وز جمادی در نباتی اوفتاد
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۳۶۳۹، ص. ۶۲۰)

۴-۲-۱-۱- سطح فکر

از دیگر نکاتی که در مورد انرژی کیهانی می‌توان آن را در اشعار مولوی جست‌وجو کرد، ارتعاشات افکار است که با انرژی کیهانی پیوندی مستقیم دارد. مولانا در این زمینه همه‌ امور را به اندیشه مرجوع می‌داند و بر این مهم تأکید می‌ورزد که ذهن و اندیشه انسان، تنها آنچه را که می‌اندیشد و به باور خود رسانده است، به طریقی در بیرون مشاهده می‌کند (گلی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۳). اندیشه نزد مولوی از چنان جایگاهی برخوردار است که انسان را تبلور اندیشه‌هایش می‌داند:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌های
گر گل است اندیشه تو، گلشنی و بود خاری، تو هیمة گلخنی
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۲۷۷، ص. ۲۰۴)

بنابراین انرژی کیهانی با افکار انسان رابطه‌ای مستقیم دارد؛ چنانچه فرد تصاویری را در ذهن شگفت‌انگیز خود می‌پرورد، زمانی که این تصاویر با احساس ترکیب می‌شود، به سرعت نیروی جذب را بسیج کرده و آینده فرد را رقم می‌زند. در نتیجه افراد با در نظر گرفتن آگاهانه نوع احساساتشان می‌توانند انرژی کیهانی منبع را هرچه بهتر جهت دهند و به آفریننده‌ای با ذهنی شاد، آگاه و دقیق تبدیل شوند. تمرکز بر روی یک موضوع، این کار را برای افراد آسان‌تر می‌کند؛ زیرا ترکیب افکار و احساس موجب افزایش دامنه ارتعاشات شده و امواج انرژی، بسیار قوی‌تر خواهند شد، بنابراین افکار و افراد مشابه، همدیگر را جذب می‌نمایند:

خوب، خوبی را کند جذب، این را بدان طیبیات للطیبین بر روی بخوان
در جهان هر چیز، چیزی جذب کرد گرم، گرمی را کشید و سرد، سرد
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۸۱-۸۰، ص. ۱۹۷)

از دیدگاه نگارندگان افکار فرد، انعکاس بسیار بالایی از ارتعاش انرژی کیهانی محسوب می‌شود که حتی از نور و صوت سرعت بیشتری دارند. فرکانس فکر قابل‌سنجش و تأثیر آن بر جسم و محیط اطراف قابل‌محاسبه است. فرکانس‌های بالا، فرکانس‌های پایین را از بین می‌برند و انرژی‌های سریع‌تر، انرژی‌های کند را تبدیل می‌کنند؛ همکاری‌ای که بسیار قابل‌تحسین است. مسلم است که این جهان بر اساس نظم استوار است و هیچ‌چیز اتفاقی نیست. ذهن انسان به واسطه کائنات و انرژی کیهانی قادر است که ارتعاشات فکری دیگر افراد را هم جذب نماید. همچنین در جهان به واسطه همین

انرژی کیهانی است که همان گونه که گفته شد، هر چیزی گونه مشابه خود را به سمت خود فرامی خواند:

قسم باطل، باطلان را می کشند باقیان از باقیان هم سرخوشند
ناریان، مر ناریان را جاذباند نوریان، مر نوریان را طالباند
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۲/بیت ۸۳-۸۲، ص. ۱۹۷)

۵-۲-۱-۱- سطح (جهان) روح

جهان روح از دیگر سطوح انرژی کیهانی است. اینجا نهایت انرژی است. این فرکانسها به طور مافوق صوتی سریع هستند. آنها کیفیات، خلاقیت، عشق، مهربانی، وسعت، وفور، سرشار از آرامش و پذیرندگی هستند. اینها بالاترین انرژیهای روح کیهانی هستند:

نادرست اهل مقام اندر میان وز سرفرهای روانش یساد داد وز مقام قدس که اجلالی بدست پیش ازین دیدست پرواز و فتوح وز امید و نهمت مشتاق بیسش جان او را طالب اسرار یافت (مولوی، ۱۳۸۹، ج ۱/بیت ۱۴۴۳-۱۴۳۸، ص. ۱۰۳)	هست بسیار اهل حال از صوفیان از منازل های جاننش یاد داد وز زمانی کز زمان خالی بدست وز هوایی کاندرو سیمرغ روح هر یکی پروازش از آفاق بیسش چون عمر اغیار رو را یار یافت
---	--

از طریق این انرژیهای می توان با تبدیل ارتعاشات انرژیهای گند از افکار و احساسات خود با آن همسو و هماهنگ شد. ماکس پلانک، برنده جایزه نوبل، در این زمینه می گوید: «به عنوان مردی که زندگی اش را وقف آشکارترین علوم و مطالعه ماده کرده است، از نتایج تحقیقات این قدر می توانم بگویم که ماده ای نیست (وجود ندارد)؛ بلکه منشأ و حیات عالم مادی به لطف وجود نیرویی است که ذرات ریز اتمی را کنار هم و به صورت مرتعش نگاه داشته و به واسطه آن این منظومه خورشیدی کوچک که در ساختار اتم وجود دارد، حفظ می شود و ما باید این را در نظر داشته باشیم که در ورای این نیرو یک وجود و روح هوشمند و آگاه حضور دارد که این وجود، روح و شالوده تمام هستی است» (Planck, 1994).

این جهان خود حبس جان‌های شماسست هین! روید آن سو که صحرای شماسست
این جهان محدود و آن خود بی‌حدست نقش و صورت پیش آن معنی سددست
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۱/بیت ۵۲۶-۵۲۴، ص. ۷۱)

ژان شارون، فیزیکدان فرانسوی، در کتاب *روح/این ناشناخته می‌نویسد*: «بدن انسان از میلیاردها میلیارد الکترون درست شده است که دارای انرژی حیاتی و روحی هستند. روح انسان توسط همین الکترون‌های روحانی درست شده و من که در همه‌جا به کار می‌رود، چیزی جز الکترون‌های روحانی انسان نیست؛ «من» جاودانی است و پس از مرگ، کالبد فیزیکی و خاکی ما در عالم به حیات خود ادامه می‌دهد» (شارون، ۱۳۸۰: ۲۵۶). مولوی می‌گوید:

قالب خاکی فتاده بر زمین روح او گردان برین چرخ برین
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۳۷۷۹، ص. ۳۲۱)

پس طبق نظر ژان شارون، این من همان روح انسان یا الکترون‌های روحی اوست که به صورت ذرات هوشمند و آگاه جاودانه ابتداء به صورت جماد و سپس به شکل نبات و بعد به هیئت حیوان و انسان درآمده و در سیر تکاملی خود به صورت ملک و فراتر از آن درمی‌آید (شارون، ۱۳۸۰: ۲۵۶):

جمله ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمعییم و بصیرییم و هشیمییم با شما نامحرمان ما خامشییم
چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جمادان کی شوید؟
(مولوی، ۱۳۸۹: ج ۲/بیت ۱۰۲۱-۱۰۱۸، ص. ۳۵۹)

در این ابیات زیبا، مولانا به ذراتی اشاره می‌کند که در عالم هوشمند، بصیر و سمیع هستند. این صفات مخصوص ذراتی است که زنده، آگاه و هوشمند هستند؛ درست همان الکترون‌های روحانی که سازنده روح و روان و من انسان هستند که در حرکت و سیر تکاملی خود به جماد و نبات و گیاه و حیوان و انسان و بالاتر از او تبدیل می‌شود (شارون، ۱۳۸۰، ص. ۲۵۷). مولانا وقتی می‌فرماید، ما سمعییم و بصیرییم و هشیمییم...؛ یعنی اینکه ما ذرات عالم - که از نظر ژان شارون همان الکترون‌های عالم هستند - صدای آفرینش را می‌شنویم؛ و چون بصیر هستیم، بر همه عالم و سیر تکاملی موجودات از جماد تا ابر انسان ناظر، شاهد و آگاه هستیم، یعنی اینکه هشیار و آگاه بوده و در کیهان به صورت

یک ذهن و یک روح و انرژی کیهانی عمل می‌کنیم (فرشاد، بی‌تا، ص. ۵۰). خردی که در اشعار مولانا موج می‌زند، در تمام مکاتب فلسفی و عرفانی جهان استنباط می‌شود.

نتیجه‌گیری

نتایجی که از این مقاله در پیوند با انرژی کیهانی در دفتر اول و دوم مثنوی قابل استخراج است، به شرح زیر می‌باشد:

در یک دیدگاه در مورد انرژی کیهانی می‌توان گفت که انسان متشکل از کالبدهای مختلف، مبدل‌ها، کانال‌ها و حوزه‌های انرژی و نیز شعور سلولی، فرکانس مولکولی و بی‌نهایت اجزای متشکل ناشناخته دیگر است که مولوی در این زمینه آفرینش موجودات عالم از «عدم و نیستی» را مطرح می‌نماید و تأکید دارد که انسان در قطره‌ای مخفی و متشکل از ذره است که منظور از ذره، همان انرژی است. در حقیقت، هستی فقط از آن خداست و نیست حقیقی ما هستیم و وجود ما همان انرژی‌ای است که دیده نمی‌شود. مولوی معتقد است که عقل کل مساوی با همه عالم غیب و شهادت (انرژی کیهانی) است و تمامی عوالم و مراتب و موجودات عالم هستی جلوه این عقل هستند. نظر مولوی با نظریه تئوری انفجار بزرگ در کیهان‌شناسی که بر اصل ظهور کیهان بر اثر تکامل انرژی و ذرات نخستین استوار است، مطابقت دارد. می‌توان گفت که از دیدگاه مولانا جهان مادی، ساخته شده از اجزاء باشعور و هدفمند است که این اجزاء در ارتباط با هم هستند، البته در یک نظام واحد و کلی؛ و این موضوع ناظر بر وجود انرژی کیهانی در آن‌هاست که در طول زمان، از صورت مادی آن کاسته شده و به شکل غیرمادی و شعور آن افزوده می‌گردد و پیوسته این ذرات عالم با وجود انرژی کیهانی به سوی مبدأ آفرینش و کمال مطلوب و غایی خود در حرکت‌اند. انرژی پنج سطح دارد: سطح ماده، سطح صوت، سطح نور، سطح فکر و سطح روح. سطح ماده، پایین‌ترین و سطح روح، والاترین سطح انرژی است که مولوی در مثنوی و نیز در دفتر اول و دوم بدان‌ها اشاره کرده است. بر این اساس می‌توان گفت که اصل جهان هستی مادی از حرکت آفریده شده است؛ از این‌رو جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت بوده و چون هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است. از دیگر سطوح انرژی، جهان صوت است. این سطح از انرژی که بالاتر از جهان ماده قرار دارد. حیاتمند بودن آب و باد و خاک و تمام موجودات عالم نشان از وجود همین انرژی است که با این انرژی تمام موجودات بی‌جان حیاتمند و زنده‌اند. در حقیقت این صدای آفرینش است که از موجودات عالم شنیده می‌شود.

به باور عرفا هیچ موجودی در عالم آفرینش، بی‌شعور محض نیست و همه آن‌ها بهره‌ای از وجود دارند و صفات وجود مانند حیات، علم و ادراک و شعور در آن‌ها وجود داشته و مشخصه بارز آن‌هاست. از نظر مولوی حتی جمادات و نباتات هم حیات دارند و روح عالم هستی در آن‌ها جریان دارد و تصور این موضوع جز با وجود انرژی کیهانی قابل‌تصور نیست. جهان نور از دیگر سطوح انرژی کیهانی است. جهان یا عالم هستی یک میدان سازمان‌یافته پویا، متحرک زنده و هوشمند است که هر نیرویی برنامه خاص خود را دارد و در یک ترکیب وحدت‌یافته به آگاهی کل می‌رسد. منظور از حرکت پویا، حرکت انسان با هر موجود به سوی نور، تکامل و کمال معنوی و آگاهی کیهانی است که با سیروسلوک و تصفیه جان صورت می‌پذیرد. از دیگر مواردی که در مورد انرژی کیهانی می‌توان آن را در اشعار مولوی جست‌وجو کرد، ارتعاشات افکار است که با انرژی کیهانی پیوندی مستقیم دارد. مولانا در این زمینه همه امور را به اندیشه مرجوع می‌داند و بر این مهم تأکید می‌ورزد که ذهن و اندیشه انسان، تنها آنچه را که می‌اندیشد و به باور خود رسانده است، به طریقی در بیرون مشاهده می‌کند. جهان روح از دیگر سطوح انرژی کیهانی است. اینجا نهایت انرژی است. این فرکانس‌ها به‌طور مافوق صوتی سریع هستند. به طور کلی می‌توان گفت مولانا نه تنها در دفتر اول و دوم که در سرتاسر کتاب مثنوی معنوی با اینکه در زمانی می‌زیسته که از علوم و فنون جدید در مورد انرژی کیهانی خبری نبوده است، اما ذهن کاوشگر او بسیاری از این علوم را به طور ناخودآگاه در خود داشته و بر اساس آن ابیات مثنوی را می‌سروده است. مولوی با تفکر خلاقانه خود آنچنان بین موضوعات مختلف از جمله انرژی کیهانی و عرفان پیوند برقرار کرده که گویا تمام آن‌ها را در پیش دیدگان حاضر می‌دیده است و این خود نشان از تازگی موضوعات در مثنوی معنوی است که پژوهشگران با مطالعه دقیق و فهم عمیق مثنوی معنوی می‌توانند آن‌ها را کشف نمایند و این موضوع، نشانی از باز شدن دریچه‌های جدید به روی پژوهشگران توانمند در این زمینه است.

منابع

برایان، اینگلیس؛ یوهانس، بوتلار. (۱۳۸۳). نگاهی به سوی ناشناخته‌ها. ترجمه دکتر جهانگیر بهارمست. تهران: عطار.

جعفری، حسن. (۱۳۸۶). تجلی حق در مراتب هستی از دیدگاه مولوی. پژوهش‌های فلسفی، ش ۱۲، ص ص ۹۷-۱۴.

چوپرا، دیپاک. (۱۳۸۴). شفای کوانتوم. ترجمه هایدی قلعه‌بیگی. تهران: گلشن.

داونامونو، میگل. (۱۳۸۳). درد جاودانگی. ترجمه بهالدین خرمشاهی. تهران: ناهید.

شارون، ژان. (۱۳۸۰). روح این ناشناخته. ترجمه دکتر محسن فرشاد. چ ۲. تهران: شرکت سهامی انتشار.

طاهری، محمدعلی. (۱۳۸۶). عرفان کیهانی. چ ۳. تهران: اندیشه ماندگار.

طاهری، محمدعلی. (۱۳۸۸). انسان از منظری دیگر. چ ۹. تهران: بیژن.

فرشاد، محسن. (۱۳۸۸). اندیشه‌های کوانتومی مولانا (پیوند علم و عرفان). چ ۴. تهران: علم.

فرشاد، محسن. (بی‌تا). فیزیک کوانتوم و مکاشفات مولانا. فصلنامه علمی-فرهنگی عرفان (آفتابی برآمد از اسرار)، صص ۵۷-۴۶.

کلر، و. (۱۳۵۹). جهان فیزیکدانان. ترجمه نورالدین فرهیخته. چ ۲. تهران: نگاه.

گلی‌زاده، پروین؛ یزدانجو، محمد؛ مساعد، مینا. (۱۳۹۵). تحلیل اندیشه‌های مثبت‌گرایانه در مثنوی معنوی از منظر علم روانشناسی. پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، دوره ۱۰، ش ۱ (پیاپی ۳۰)، ص ص ۱۰۱-۱۲۸.

محمدیان، عباس. (۱۳۸۷۹). گنجینه اسرار (شرح و توضیح ۱۰۰ بیت پرکاربرد مثنوی). چ ۱. تهران: معین؛ انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی.

محمدیان، عباس؛ توفیقی، حسن. (۱۳۹۴). کیهان بیکرانه و موسیقی کیهانی در غزل مولوی. مجموعه مقاله‌های دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی دانشگاه محقق اردبیلی، شهریورماه، صص ۲۳۳-۲۴۴.

منصوری، رضا. (۱۳۸۶). نگاهی بر کیهان‌شناسی. درس فیزیک معاصر، ص ص ۱-۵۸.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۹). مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکلسون. چاپ اول. تهران: سلسله مهر.

نوین، حسین. (۱۳۸۸). همگرایی انسان با جهان هستی در نظریه کیهان‌شناسی مولوی. نامه پارسی، ش ۴۸ و ۴۹، ص ص ۳۳-۵.

- نوین، حسین. (۱۳۸۹). نظریه شعور و جاودانگی هستی در اندیشه عرفانی مولوی. پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۷، ص ص ۶۹-۸۶.
- ولیع ابرقویی، احمد؛ محمدی، عبدالله. (۱۳۹۶). بررسی مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی عرفان کیهانی از منظر حکمت اسلامی. فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی. دوره ۷۰، س ۲۱، ش ۱، ص ص ۱۲۷-۱۴۲.

References

- Peter T, L. (2000). *Landsberg; Seeking ultimates*. (1th ed.). Bristol: Institute of Physics.
- Planck, max. (1944). *Das Wesen der Materie [The Nature of Matter]*. speech at florence, Italy: (from Archiv zur Geschichte der Max-Planck-Gesellschaft, Abt,Va, Rep. 11 Planck, Nr. 1797.
- Bucke, Richard Maurice. (1991). *cosmic consciousness: A Study in the Evolution of the Human Mind*. Canada: Penguin Books.

References (in Persian)

- Brian, I; Yohannes, B. (2003). *Looking towards the unknown*. (Trans.) Dr. Jahangir Baharmast, Tehran: Attar.
- Jafari, H. (2007). The Manifestation of Truth in the Levels of Being from Maulvi's Point of View. *Philosophical Research*, 12, 14-97.
- Chopra, D. (2005). *Quantum Healing*. (Trans.) Haideh Qale Beigi, Tehran: Golshan.
- Daunamono, M. (2004). *The Pain of Immortality*. (Trans.) Bahaoddin KHorranshahi, Tehran: Nahid.
- Sharon, J. (2001). *The Spirit of the Unknown*. (Trans.) Dr. Mohsen Farshad, (2th ed.). Tehran: Publishing Company.
- Taheri, M.A. (2007). *Irfan Kihani*. third grade, Tehran: lasting thought.
- Taheri, M.A. (2009). *Man from another perspective*. (9th ed.). Tehran: Bijan.
- Farshad, M. (2009). *Rumi's Quantum Thoughts (Link of Science and Mysticism)*. (4th ed.). Tehran: Science.
- Farshad, M. (Bita). Quantum Physics and Rumi's Revelations. *Irfan Scientific-Cultural Quarterly (Sunshine from Asrar)*, pp. 46-57.

- Keller, vo. (1980). *the world of physicists*. (Trans.) Nuruddin Farhikhta, (2th ed.). Tehran: Regard.
- Golizadeh, P; Yazdanjo, M; Mosaed. M. (2015). Analysis of positivist thoughts in Masnavi al-Manavi from the perspective of psychological science. *researches of mystical literature (Gohar Goya)*. 10, 1 (30), 101-128.
- Mohammadian, A. (2008). *Treasure of Secrets (explanation and explanation of 800 frequently used verses of the Masnavi)*, (1th ed.). Tehran: Moin; Scientific Association of Persian Language and Literature.
- Mohammadian, A; Towfighi, H. (2014). Infinite Universe and Cosmic Music in Molvi's Ghazal. *Collection of Articles of the 10th International Conference on the Promotion of Persian Language and Literature of Mohagheh Ardabili University*. Summer, 233-244.
- Mansouri, R. (2006). A Look at Cosmology. *Contemporary Physics Course*, 1-58.
- Molavi, J. M. (2010). *Masnavi*. Edited by Reynolds Nicholson. (1th ed.). Tehran: Mehr series.
- Novin, H. (2009). The integration of man with the universe in Maulavi's theory of cosmology. *Persian letter*, 48 & 49, 5-33.
- Novin, H. (2010). Theory of Consciousness and Immortality of Existence in Maulavi's Mystical Thought. *Persian Language and Literature Research*. 17, 69-86.
- Vali'i Abarqai, A; Mohammadi, A. (2016). Investigation of the epistemological and ontological foundations of cosmic mysticism from the perspective of Islamic wisdom. *Quarterly Journal of Epistemological Studies in Islamic University*. 70, 21, 1, 127-142.
- English Sources**
- Peter T, L. (2000). *Landsberg; Seeking ultimates*. (1th ed.). Bristol: Institute of Physics.
- Planck, max. (1944). *Das Wesen der Materie [The Nature of Matter]*. speech at florence, Italy: (from Archiv zur Geschichte der Max-Planck-Gesellschaft, Abt,Va, Rep. 11 Planck, Nr. 1797.
- Bucke, Richard Maurice. (1991). *cosmic consciousness: A Study in the Evolution of the Human Mind*. Canada: Penguin Books.